

جدا شوند و به طاعت باز آیند و آن ناحیت صافی گردد. امیر گفت: این همه ناصواب است که خواجه می گوید و این کارها به تن خویش پیش خواهم گرفت و این را آمده ام، که لشکر چنانکه گویم کار نمی کند و پیش من جان دهند اگر خواهند و گرنه^۱، پورتگین بدتر است از ترکمانان که فرصتی جست و در تاخت و بیشتر از ختلان غارت کرد و اگر ما پس تر رسیدیمی وی آن نواحی خراب کردی من نخست از وی خواهم گرفت^۲ و چون از وی فارغ شوم آنگاه روی به دیگران آرم، وزیر گفت: همه حالها را که بندگان خیر بینند و دانند باز باید نمود ولیکن رأی خداوند درست تر است. سپاه سالار و حاجب بزرگ و سالاران که درین خلوت بودند گفتند: پورتگین دزدی رانده است، او را این خطر^۳ چرا باید نهاد که خداوند به تن خویش تاختن آورد، پس ما به چه شغل بکار آییم؟ وزیر گفت: راست می گویند.

امیر گفت: فرزند مودود را بفرستیم. وزیر گفت: هم ناصواب است. آخر قرار دادند بر آنکه سپاه سالار رود و هم درین مجلس ده هزار سوار نام نبشتند و بازگشتند و کار راست کردند و لشکر دیگر روز یوم الخمیس است. بقین من المحرم^۴ سوی ختلان برفتند. و از استادم بونصر شنودم گفت چون ازین خلوت فارغ گشتیم وزیر مرا گفت می بینی این استبدادها و تدبیرهای خطا که این خداوند پیش گرفته است؟ ترسم که خراسان از دست ما بشود که هیچ دلایل اقبال نمی بینم. جواب دادم که «خواجه مدتی دراز است که از ما غائب بوده است این خداوند نه آن است که او دیده بود و به هیچ حال سخن نمی تواند شنود، و ایزد — عز ذکره — را تقدیر است درین کارها که آدمی به سر آن نتواند شد و جز خاموشی و صبر روی نیست اما حق نعمت را آنچه دانیم باز باید نمود اگر شنوده آید و اگر نیاید.»

و چون سپاه سالار برفت امیر بر حدود گوزگانان کشید.

۱. معنای جمله آن است که لشکر در غیاب من جدیت نمی کنند اما اگر من حاضر باشم جانبازی خواهند کرد خواه ناخواه.

۲. از وی خواهم گرفت: از او شروع خواهم کرد.

۳. خطر: بزرگی، اهمیت.

۴. یوم الخمیس... روز پنجشنبه شش روز مانده از محرم. استاد فیاض نوشته اند: با حساب درست نمی آید، صحیح مردد است بین: یوم الاربعاء است یا یوم الخمیس لسبع... (حاشیه ص ۷۴۰).

شرح احوال علی قهندزی و گرفتاری او

در آن نواحی مردی بود که او را علی قهندزی خواندندی و مدتی در آن ولایت بسر برده بود و دزدیها و غارتها کردی و مفسدی چند، مردمان جلد^۱ با وی یار شده و کاروانها می زدند و دیهها غارت می کردند و این خبر به امیر رسیده بود هر شحنه که می فرستاد شر^۲ او دفع نمی شد. چون آنجا رسید این علی قهندزی جایی که آن را «قهندز^۳» گفتندی و حصارى قوی در سوراخی بر سر کوهی داشت به دست آورده بود که به هیچ حال ممکن نبود آن را به جنگ شدن و آنجا باز شده و بسیار دزد و عیار با بنهها آنجا نشانده، و درین فترات^۴ که به خراسان افتاد بسیار فساد کردند و راه زدند و مردم کشتند و نامی گرفته بود^۵ و چون خبر رایت عالی شنید که به پروان^۶ رسید درین سوراخ^۷ خزید و جنگ را بساخت که علف^۸ داشت

۱. جلد: چابک.

۲. قهندز: معرب کهن دژ. قلعه قدیمی، این نام، خاص نیست و در چندین شهر در قدیم «قهندز» یا کهن دژ وجود داشته است.

۳. فترات: سستیها، ضعف و فترها.

۴. نامی گرفته بود: شهرتی یافته بود.

۵. پروان: در طبع ادیب: راون (ص ۵۶۶).

۶. در طبع ادیب: در بن این سوراخ یعنی در عمق آن نقب.

۷. علف: آذوقه. منظور ذخیره آذوقه در قلعه است.

سخت بسیار و آبهای روان و مرغزاری بر آن کوه و گذریکی^۱ و ایمن که به هیچ حال آن را به جنگ

نتوان ستد. امیر - رضی الله عنه - بر لب آبی درین راه فرود آمد و تا این سوراخ، نیم فرسنگ بود لشکر بسیار علف گرد کرد و نیاز نیامد که جهانی گیاه بود و اندازه نیست حدود گوزگانان را که مرغزاری خوش و بسیار خوب است و نوشتگین نوبتی به حکم آنکه امارت گوزگانان او داشت آن جنگ بخواست هر چند بیریش^۲ بود و در سرای بود امیر اجابت کرد و وی با غلامی پنجاه بیریش خویش که داشت به پای آن سوراخ رفت و غلامی پانصد سرایی نیز با او برفتند و مردم تفاریق^۳ نیز مردی سه چهار هزار چه به جنگ و چه به نظاره^۴، و نوشتگین در پیش بود و جنگ پیوستند و حصاریان^۵ را بس رنجی نبود و سنگی می گردانیدند^۶، و غلام استادم، بایتگین، نیز رفته بود با پیری^۷ به یاری دادن و این بایتگین به جای است^۸ مردی جلد و کاری و سوار بشورانیدن همه سلاحها^۹ استاد چنانکه انباز^{۱۰} ندارد به بازی گوی و امروز سنه احدی و خمسین و اربعمائه^{۱۱} که تاریخ را بدین جای رسانیدم خدمت خداوند سلطان بزرگ ابوالمظفر ابراهیم - انارالله برهانه^{۱۲} - می کند خدمتی خاص تر و آن خدمت چوگان و سلاح و نیزه و تیرانداختن و دیگر ریاضتهاست و آخر فر و شکوه و خشنودی استادم وی را دریافت تا

۱. گذر، یکی: گذرگاه آن قلعه فقط یک راه بود.

۲. بیریش: مخنث، امرد.

۳. مردم تفاریق: افراد متفرقه.

۴. چه برای جنگ کردن و چه برای تماشا.

۵. حصاریان: ساکنان و مدافعان قلعه.

۶. سنگی می گردانیدند: برای دفاع از خود سنگهای بزرگ از کوه می غلتانیدند.

۷. با پیری: در طبع ادیب: تیری و چند کمانی (حاشیه غنی - فیاض).

۸. به جای است: در قید حیات است.

۹. شورانیدن سلاح: به کار بردن سلاح، سلحشوری.

۱۰. انباز: شریک و همتا.

۱۱. سال چهار صد و پنجاه و یک.

۱۲. خداوند دلایل او را نورانی کند.

چنین پایه بزرگ وی را دریافته آمد. این بایتگین خویشان را در پیش نوشتگین نوبتی افکند نوشتگین گفت کجا می روی که آنجا سنگ می آید که هر سنگی و مردی^۱، و اگر به تو بلائی رسد کس از خواجه عمید بونصر باز نرهد بایتگین گفت: پیشترک روم و دست گرایی^۲ کنم، و برفت و سنگ روان شد و وی خویشان را نگاه می داشت پس آواز داد که به رسولی می آیم مزید دست بکشیدند و وی برفت تا زیر سوراخ رسی فرو گذاشتند^۳ و وی را برکشیدند جایی دید هول و منبع^۴ با خویشان گفت: «به دام افتادم» و بردند او را تا پیش علی قهندزی و بر بسیار مردم گذشت همه تمام سلاح^۵، علی وی را پرسید به چه آمده ای؟ و بونصر را اگر یک روز دیده ای^۶ محال بودی که این مخاطره بکردی زیرا که این رای از رای بونصر نیست، و این کودک که تو با وی آمده ای کیست؟ گفت: این کودک که جنگ تو بخواسته است امیر گوزگانان است و یک غلام از جمله شش هزار غلام که سلطان دارد، مرا سوی تو پیغام داده است که دریغ باشد که از چون تو مردی رعیت و ولایت برباد شود، به صلح پیش آی تا تو را پیش خداوند برم و خلعت و سرهنگی ستانم.

علی گفت: امانی و دل گرمی بی می باید. بایتگین انگشتری یشم^۷ داشت بیرون کشید و گفت این انگشتری خداوند سلطان است به امیر نوشتگین داده است و گفته که نزدیک تو فرستد. آن غرچه^۸ را اجل آمده بود بدان سخن فریفته شد^۹ و برخاست تا فرود آید قومش بدو

۱. یعنی هر سنگی حریف مردی است و او را از پای در می آورد.

۲. دست گرایی: جایی دیده نشده، شاید به معنی دستبرد یا دست و پنجه نرم کردن باشد (حاشیه غنی - فیاض).

۳. رسی...: طنابی پایین انداختند.

۴. جایی هول و منبع: مکانی ترسناک و رفیع و بلند.

۵. تمام سلاح: سراپا مسلح.

۶. اگر بونصر را ملاقات کرده بودی و با او مشورت می کردی.

۷. یشم: نوعی سنگ قیمتی.

۸. غرچه: نامرد، بی حمیت.

۹. فریب خورد.

آویختند^۱ و از دغل بترسائیدند و فرمان نبرد تا نزدیک در بیامد و پس پشیمان شد و بازگشت و بایتگین افسون روان کرد و اجل آمده بود و دلیری بر خونها چشم خردش بیست^۲ تا قرار گرفت بر آنکه زبر آید^۳ و تا درین بود مردم سلطانی بی اندازه به پای سوراخ آمده بودند و در بگشادند و علی را بایتگین آستین گرفته فرورفت و فرود رفتن آن بود و قلعت گرفتن^۴ که مردم جنگی او همه گرفتار شدند و خبر به امیر رسید نوشتگین گفت این او^۵ کرده است و نام و جاهش زیادت شد و این همه بایتگین کرده بود، بدان وقت سخت جوان بود و چنین دانست کرد امروز چون پادشاه بدین بزرگی - ادام الله سلطانه - او را برکشید^۶ و به خویشتن نزدیک کرد اگر زیادت اقبال و نواخت یابد توان دانست که چه داند کرد. و حق برکشیده استادم که مرا جای برادر است نیز بگزاردم و شرط تاریخ به ستدن این قلعت به جای آوردم.

امیر فرمود که این مفسد ملعون را که چندان فساد کرده بود و خونها ریخته بناحق، به حرس^۷ باز داشتند با مفسدان دیگر که یارانش بودند و روز چهارشنبه این علی را با صد و هفتاد تن بردارها کشیدند دور از ما^۸ و این دارها دو رویه بود از آن سوراخ تا آنجا که رسید و آن سوراخ بکنند و قلعت ویران کردند تا هیچ مفسد پناه نسازد.

و امیر از آنجا برخاست و سوی بلخ کشید^۹. در راه نامه رسید از سپاه سالار علی که پورتگین بگریخت و در میان کمخیان شد، بنده را چه فرمان باشد؟ از ختلان دم او گیرد^{۱۰} و یا

۱. اطرفیانش او را از رفتن باز می داشتند.

۲. دلیری و گستاخی او در آدمکشی موجب بسته شدن چشم خرد او شد.

۳. در طبع ادیب: زیر آید که مناسب معنا است.

۴. فرود آمدن او همان بود و گرفتن و تسخیر کردن قلعه اش همان.

۵. او یعنی نوشتگین (حاشیه غنی - فیاض).

۶. برکشید: رفعت و مقام داد.

۷. حرس: پاسدارخانه.

۸. دور از ما: دور از جان ما.

۹. کشید: حرکت کرد.

۱۰. دم او گیرد: او را تعقیب کند.

آنجا بباشد و یا باز گردد؟ جواب رفت که به بلخ باید آمد تا تدبیر او ساخته آید. و امیر به بلخ رسید روز پنجشنبه چهاردهم صفر [و] به باغ فرود آمد، و سپاه سالار علی نیز در رسید پس از ما به یازده روز و امیر را بدید و گفت «صواب بود دُم این دشمن گرفتن که وی در سر همه فساد داشت» و باز نمود^۱ که مردمان ختلان از وی و لشکرش رنج دیدند و چه لافها زدند و گفتند که هرگاه که سلجوقیان را رسد که خراسان بگیرند او را سزاوارتر که ملک زاده است.

امیر دیگر روز خلوتی کرد با وزیر و اعیان و گفت: فریضه شد نخست شغل^۲ پورتگین را پیش گرفتن و زو پرداختن درین زمستان و چون بهار فراز آید قصد ترکمانان کردن. وزیر آواز نداد.

امیر گفت: البته سخن بگویید. گفت: کار جنگ نازک^۳ است خداوندان سلاح را درین باب سخن باید گفت، بنده تا تواند در چنین ابواب سخن نگوید چه گفت بنده خداوند را ناخوش می آید، استادم گفت: خواجه بزرگ را نیک و بد می باید گفت که سلطان اگر چه در کاری مُصِر^۴ باشد چون اندیشه باز گمارد آخر سخن ناصحان و مشفقان را بشنود. وزیر گفت: من به هیچ حال صواب نمی بینم در چنین وقت که آب براندازند یخ شود^۵ لشکر کشیده آید که لشکر به دو وقت کشند یا وقت نوروز که سبزه رسد یا وقت رسیدن غله. ما کاری مهم تر پیش داریم و لشکر را به پورتگین مشغول کردن سخت ناصواب است، نزدیک من^۶ نامه باید کرد هم به والی چغانیان و هم به پسران علی تگین که عقد و عهد بستند تا دُم این مرد گیرند^۷ و حشم وی را بتازند تا هم کاری بر آید و هم اگر آسیبی رسد باری به یکی از ایشان رسد، به لشکر ما نرسد. همگان گفتند: این رای درست است. امیر گفت: تا من درین نیک بیندیشم. و بازگشتند.

۱. باز نمود: آشکار ساخت.

۲. شغل: مشغله، گرفتاری.

۳. نازک: حساس.

۴. مُصِر: اصرار کننده: پافشارنده.

۵. آب در هوا یخ می بندد.

۶. نزدیک من: یعنی به عقیده من (همان).

۷. دُم.... گیرند: او را تعقیب کنند.

و پس از آن امیر گفت: صواب آن است که قصد این مرد کرده آید. و هشتم ماه ربیع الاول نامه رفت سوی بکتگین چوگاندار^۱ محمودی و فرموده آمد تا بر جیحون پلی بسته آید که رکاب عالی را حرکت خواهد بود سخت زود و کوتوالی^۲ ترمذ پس از قتلغ امیر سبکتگین بدین بکتگین داده بود و وی مردی مبارز و شهم^۳ بود و سالاریها کرده — چنانکه چند جای درین تصنیف بیاوردهام — و جواب رسید که پل بسته آمد به دو جای و در میانه جزیره، پلی سخت قوی و محکم که آلت و کشتی همه بر جای بود از آن وقت باز^۴ که امیر محمود فرموده بود، و بنده کسان گماشت پل را که بسته آمده است از این جانب و از آن جانب به شب و روز احتیاط نگاه می دارند تا دشمنی حیلتی نسازد و آن را تباه نکند. چون این جواب بر رسید امیر کار حرکت ساختن گرفت چنانکه خویش برود و هیچ کس را زهره نبود که درین باب سخنی گوید که امیر سخت ضجر^۵ می بود از بس اخبار گوناگون می رسید هر روزی خللی نو، و کارهای نااندیشیده مکرر کرده آمده بود در مدت نه سال و عاقبت اکنون پیدا می آمد. و طرفه تر^۶ آن بود که هم فرود نمی ایستاد از استبداد^۷ و چون فرو توانست ایستاد که تقدیر آفریدگار — جل جلاله — در کمین نشسته بود. وزیر چند بار استادم را گفت: می بینی که چه خواهد کرد؟ از آب گذاره خواهد شد^۸ در چنین وقت به رمانیدن پورتگین بدانکه وی به ختلان آمد و [از] «پنج آب» بگذشت، این کاری است که خدای به داند که چون شود، اوهام و خواطر^۹ ازین عاجزند. بونصر جواب داد که جز خاموشی روی نیست که نصیحت که

۱. چوگاندار: مسؤول و متصدی بازی چوگان.

۲. کوتوال: دژیان، رئیس قلعه.

۳. شهم: با شہامت.

۴. از آن وقت باز: از آن زمان تا کنون.

۵. ضجر: دلنگ.

۶. طرفه تر: عجیب تر.

۷. استبداد: خودرایی.

۸. گذاره خواهد شد: عبور خواهد کرد.

۹. اوهام و خواطر: پندارها و تصورها.

به تهمت باز گردد نا کردنی است^۱. و همه حشم می دانستند و با یکدیگر می گفتند بیرون پرده^۲ از هر جنسی چیزی و بوسعید مشرف را می فراز کردند^۳ تا می نشست و سود نمی داشت و چون پیش امیر رسیدندی به موافقت وی سخن گفتندی که در خشم می شد.

روز آدینه سیزدهم ماه ربیع الاول بوالقاسم دبیر که صاحب بریدی بلخ داشت گذشته شد. و حال این ابوالقاسم یک جای باز نمودم درین تاریخ^۴ دیگر بار گفتن شرط نیست. دیگر روز شغل بریدی به امیرک بیهقی باز داد امیر و استادم نیک یاری داد او را درین باب و آزاری^۵ که بود میان وی و وزیر برداشت تا آن کار راست ایستاد و خلعتی نیکو دادند او را. روز شنبه^۶ نیمه این ماه نامه غزنین رسید به گذشته شدن امیر سعید — رحمة الله علیه — و امیر فرود سرای بود و شراب می خورد، نامه بنهادند و زهره نداشتند که چنین خبری در میان شراب خوردن بدو رسانند. دیگر روز چون بر تخت بنشست پیش تا^۷ بار بداد ساخته بودند که این نامه خادمی پیش برد و بداد و بازگشت، امیر چون نامه بخواند از تخت فرود آمد و آهی بکرد که آوازش فرود سرای بشنیدند و فرمود خادمان را که پیش رواق^۸ که برداشته بودند فرو گذاشتند و آواز آمد که امروز بار نیست، غلامان را باز گردانیدند و وزیر و اولیا و حشم

۱. نصیحت که.... پند و خیرخواهی اگر موجب تهمت شود نباید گفت.

۲. بیرون پرده: آشکارا.

۳. فراز می کردند: وادار می کردند.

۴. نام اینمرد، بوالقاسم حاتمک چندین جا درین کتاب آمده ولی در عرض کلام و به اختصار، شاید این شرح حال که بیهقی می گوید در تاریخ محمود بوده است. ولی در تاریخ بیهق شرح حالی از این مرد هست (حاشیه غنی — فیاض).

۵. آزار: دلنگی، دلخوری.

۶. در نسخه ادیب و نسخه دیگر سه شنبه است و ظاهراً هر دو غلط است و باید یکشنبه باشد زیرا در پاراگراف پیش سیزدهم ماه آدینه بوده (حاشیه غنی — فیاض).

۷. پیش تا: پیش از آنکه.

۸. رواق: ایوان، پیشگاه خانه (معین). پیش رواق: منظور پرده ای است که جلو خانه می آویزند. منظور از عبارت اینست که پرده جلو خانه و ایوان را که برای بار دادن برداشته بودند بیندازند که کسی به حضور سلطان نیاید.

به طارم^۱ آمدند و تا چاشتگاه فراخ^۲ بنشستند که مگر^۳ امیر به ماتم نشیند پیغام آمد که به خانه‌ها باز باید گشت که نخواهیم نشست، و قوم باز گشتند. و گذشته شدن این جوان، نادره^۴ قصه‌یی است ناچار بیارم که امیر از همه فرزندان او را دوست تر داشت و او را ولی عهد می‌کرد و خدای - عزّ و جلّ - نامزدِ جای پدر، امیر مودود را کرد، پدر چه توانست کرد، و پیش تا خبر مرگ رسید نامه‌ها آمد که او را آبله آمده است امیر - رضی الله عنه - دل مشغول^۵ می‌بود و می‌گفت «این فرزند را که یک بار آبله آمده بود، این دیگر باره غریب است» و آبله نبود که علتی افتاد جوان جهان نادیده را و راه مردی بر وی بسته ماند چنانکه با زنان نتوانست بود و مباشرتی کرد و با طبییی نگفته بودند تا معالجتی کردی راست استادانه، که عنین^۶ نبود و افتد جوانان را ازین علت، زنان گفته بودند چنانکه حیلتها و دکان ایشان است که «این خداوندزاده را بسته‌اند»^۷ و پیرزنی گردیزی زهری^۸ در گشاد و از آن آب بکشید و چیزی بر آن افکند و بدین عزیز گرامی داد، خوردن بود و هفت اندام را افلیج گرفتن و یازده روز بخشید و پس کرانه شد^۹.

امیر - رضی الله عنه - برین فرزند بسیار جزع^{۱۰} کرده بود فرود سرای، و این مرگ نابیوسان^{۱۱} هم یکی بود از اتفاق بد که دیگر کس نیارست گفت او را که از آب گذشتن^{۱۲}

۱. طارم: ایوان سقف‌دار.

۲. چاشتگاه فراخ: هنگام ظهر، وقت ناهار.

۳. مگر: شاید.

۴. نادره: عجیب و کمیاب.

۵. دل مشغول: نگران.

۶. عنین: مردی که بر جماع قادر نباشد (معین).

۷. یعنی می‌گفتند: این شاهزاده را طلسم کرده‌اند و بسته‌اند.

۸. در نسخه ادیب: زهره. در گشادن: گویا به معنی حل کردن (حاشیة غنی - فیاض).

۹. کرانه شد: درگذشت.

۱۰. جزع: زاری.

۱۱. نابیوسان: غیرمنتظره.

۱۲. از آب گذشتن: از رودخانه عبور کردن (که قبلا گفت).

صواب نیست، که کس را بار نمی داد، و مغافصه^۱ برنشست^۲ و سوی ترمذ رفت، و پس درین دو روز پیغام آمد سوی وزیر که ناچار بیاید رفت^۳، ترا با فرزند مودود به بلخ مقام باید کرد با لشکری که اینجا نامزد کردیم از غلامان سرایی و دیگر اصناف، و حاجب سباشی به دره گز رود و اسبان و غلامان سرایی را آنجا بدان نواحی با سلاح بداشته بود و با وی دو هزار سوار ترک و هندو بیرون غلامان و خیل وی، و حاجب بکتغدی آنجا ماند بر سر غلامان، و سپاه سالار باز آمد^۴ و لشکریانی از^۵ مقدمان و سرهنگان و حاجبان که نبشته آمده است، آن کلور را همه راست^۶ باید کرد. گفت «فرمان بردارم» و تا نزدیک نماز شام به درگاه بماند تا همه کارها راست کرده آمد.

و امیر از بلخ برفت بر جانب ترمذ روز دوشنبه نوزدهم این ماه، بر پل بگذشت و بر صحرائی که برابر قلعت ترمذ است فرود آمد. و استادم درین سفر با امیر بود و من با وی برفتم و سرمایی بود که در عمر خویش مانند آن کس یاد نداشت. و از ترمذ برداشت^۷ روز پنجشنبه هشت روز مانده ازین ماه و به چغانیان رسید روز یکشنبه سلخ این ماه و از آنجا برداشت روز چهارشنبه سوم ماه ربیع الاخر و بر راه دره شونیان^۸ برفت که نشان پورتگین آنجا دادند، و سرما آنجا از لونی^۹ دیگر بود و برف پیوسته گشت و در هیچ سفر لشکر را آن رنج نرسید که درین سفر.

۱. مغافصه: ناگهانی.

۲. برنشست: سوار شد.

۳. یعنی خواهم رفت (همان).

۴. در طبع ادیب: که باز آمد. شاید: با ما آید (همان).

۵. در طبع ادیب: با لشکریان و مقدمان. شاید با لشکر و با وی مقدمان (همان).

۶. شاید: این کارها همه (همان).

۷. برداشت: حرکت کرد.

۸. احتمال قوی می رود که این کلمه «شومان» باشد (بر وزن تومان) که محلی بوده در «چغانیان». در چند

سطر بعد هم که «سومان» نوشته شده مؤید این احتمال است (حاشیه غنی - فیاض).

۹. لون: رنگ. لونی دیگر: رنگ و شکلی دیگر.

روز سه‌شنبه نهم این ماه نامه وزیر رسید بر دست سواران مرتب^۱ که بر راه راست ایستانیده بودند، باز کرد نبشته بود که اخبار رسید که داوود از سرخس با لشکری قوی قصد گوزگانان کرد. تا از راه «اندخود» به کران جیحون آید و می‌نماید که قصد آن دارد که پل تباه کند تا لب آب بگیرد و فسادی انگیزد بزرگ، بنده باز نمود^۲ تا تدبیر آن ساخته آید که درد سخت است اگر فالعیاذ بالله پل تباه کنند آب ریختگی^۳ باشد. امیر سخت دل مشغول^۴ شد، و پورتگین از «سومان» برفته بود و دره گرفته که با آن زمین آشنا بود و راهبران سره^۵ داشت، امیر بازگشت از آنجا کاری نرفته روز آدینه دوازدهم این ماه و به تعجیل براند تا به ترمذ آمد. پورتگین فرصتی نگاه داشت و بعضی از بنه بزد و اشری چند و اسبی چند جنیبت^۶ بر بودند و بردند و آب ریختگی و دل مشغولی بود. و امیر به ترمذ رسید روز آدینه بیست و ششم ماه ربیع‌الآخر. و کوتوال بکتگین چوگاندار درین سفر با امیر رفته بود و خدمت‌های پسندیده کرده و همچنان نائبانش و سرهنگان قلعت اینجا احتیاط تمام کرده بودند امیر ایشان را احقاد^۷ تمام کرد و خلعت فرمود و دیگر روز به ترمذ بود پس برپل بگذشت روز یکشنبه دو روز مانده ازین ماه و پس به بلخ آمد روز چهارشنبه دوم ماه جمادی‌الآخری^۸.

نامه‌ها رسید از نشابور روز دوشنبه هفتم این ماه که داوود به نشابور شده بود^۹ به دیدن

۱. سواران مرتب: قاصدان پیاده یا سوار که در فواصل معین گماشته می‌شدند (حاشیه دکتر خطیب رهبر).

۲. باز نمود: اظهار کرد.

۳. آب ریختگی: آبروریزی.

۴. مشغول دل: پریشان، نگران.

۵. راهبران سره: راهنمایان خوب و آگاه.

۶. جنیبت: اسب بدکی.

۷. احقاد کردن: ستودن.

۸. استاد فیاض در طبع (۱۳۵۰ مشهد) به «جمادی‌الاولی» اصلاح کرده و نوشته‌اند: چون فاصله میان

جیحون تا بلخ چنان نیست که پیمودن آن سی و چهار روز وقت بگیرد، علاوه بر این که این روز با

جمادی اولی تطبیق می‌کند و نه با جمادی دوم (حاشیه ص ۷۵۰).

۹. در طبع ادیب: به نشابور آمد (ص ۵۷۲).

برادر و چهل روز آنجا مقام کرد^۱ هم در شادیاخ^۲ در آن کوشک و پانصد هزار درم صلتی داد او را طغرل، و این مال و دیگر مال آنچه در کار بود همه سالار بوزگان^۳ ساخت، پس از نشابور بازگشت سوی سرخس بر آن جمله که به گوزگانان آید. امیر به جشن نوروز بنشست روز چهارشنبه هشتم جمادی الاخری. روز آدینه دهم این ماه خبر آمد که داوود به طالقان آمد بالشکری قوی و ساخته. و روز پنجشنبه شانزدهم این ماه خبر دیگر رسید که به پاریاب^۴ آمد و از آنجا به شبورقان^۵ خواهد آمد به تعجیل و هر کجا رسند غارت است و کشتن. و روز شنبه هژدهم این ماه در شب ده سوار ترکمان پیامدند به دزدی تا نزدیک باغ سلطان و چهار پیاده هندو رابکشتند و از آنجا نزدیک قهندز برگشتند - و پیلان را آنجا می داشتند^۶ - پیلی را دیدند بنگریستند کودکی بر قفای^۷ پیل بود خفته، این ترکمانان پیامدند و پیل را راندن گرفتند و کودک خفته بود تا یک فرسنگی از شهر برفتند پس کودک را بیدار کردند و گفتند پیل را شتاب تربران که اگر نرانی بکشیم گفت: فرمان بردارم راندن گرفت و سواران به دم می آمدند^۸ و نیرو می کردند و نیزه می زدند روز مسافتی سخت دور شده بودند و پیل به شبورقان رسانیدند داوود سواران را صلت داد و گفت: تا پیل سوی نشابور بردند و آن زشت نامی حاصل شد که گفتند درین مردمان چندین غفلت است تا مخالفان پیل توانند برد، و امیر دیگر روز خبر یافت سخت تنگدل شد و پیلانان را بسیار ملامت کرد و صد هزار درم فرمود تا

۱. مقام کرد: اقامت کرد.

۲. شادیاخ: از اعمال نشابور و در سمت راست آن شهر واقع بود..... (اعلام معین).

۳. بعضی نسخ: بزرگان (حاشیه غنی - فیاض).

۴. پاریاب: فاریاب، شهری است مشهور به خراسان از توابع گوزگانان در نزدیکی بلخ و بر کرانه غربی جیحون..... (اعلام معین).

۵. شبورقان: شهری است نیکو از شهرهای جوزجان (گوزگان) واقع در نزدیکی بلخ و فاصله شبورقان تا آنجا از طرف جنوب یک منزل راه است.... (رک: معجم البلدان) پژوهشی در اعلام..... بیهقی - دکتر حسینی کازرونی ص ۴۷۰.

۶. می داشتند: نگه می داشتند.

۷. قفا: پشت.

۸. به دم می آمدند: به دنبال می آمدند، تعقیب می کردند.

ازیشان بستند بهای پیل، و چند تن را بزدند از پیلبانان هندو.
 و روز دوشنبه بیستم این ماه «آلتی ترکمان»^۱ حاجب داوود با دو هزار سوار به در بلخ
 آمد و جایی که آنجا را بند کافران گویند بایستاد و دیهی دو^۲ غارت کردند، چون به شهر
 رسید امیر تنگدل شد که اسبان به دره گز^۳ بودند و حاجب بزرگ بالشکری بر سر آن، سلاح
 خواست تا پوشد و برنشیند با غلامان خاص که اسب داشتند و هزاره^۴ در درگاه افتاد، وزیر و
 سپاه سالار پیامدند و بگفتند: زندگانی خداوند دراز باد چه افتاده است که خداوند به هر باری
 سلاح خواهد؟ مقدم گونه‌یی آمده است^۵، همچو کسی را باید فرستاد و اگر قوی تر باشد^۶ سپه
 سالار رود. جواب داد که: چه کنم، این بی حمیتان^۷ لشکریان کار نمی‌کنند و آب^۸ می‌پیرند
 — و دشنام بزرگ این پادشاه این بودی — آخر قرار دادند که حاجبی با سواری چند خیل‌تاش
 و دیگر اصناف برفتند و سپاه سالار، متنکر^۹ بی‌کوس و علم، به دم ایشان رفت و نماز دیگر
 دست‌آویز کردند^{۱۰} و جنگی سخت بود و از هر دو روی چند تن کشته و مجروح شد و شب
 «آلتی» بازگشت و به «علیا باد»^{۱۱} آمد و روز پنجشنبه هفت روز مانده از ماه خبر رسید و

۱. آلتی ترکمان: نام خاص.

۲. دیهی دو: دو ده، دو روستا.

۳. دره گز: (به فتح دال و تشدید راه و فتح گک) دره جز، ولایت نسا، دره گز بلخ. ولایتی است در خراسان
 در شمال کوه‌های هزار مسجد، در قسمتی مجاور سرحد ایران و روس، تولد نادرشاه نزدیک این قریه
 بوده است (یادداشت مرجوم دهخدا). شهر دره گز در شمال گردنه معروف الله اکبر واقع است....
 (پژوهشی در اعلام تاریخی.... بیهقی - دکتر حسینی کازرونی ص ۴۰۳).

۴. هزاره: شور و غوغا.

۵. یعنی اشخاصی هستند به نام مقدم برای چنین موارد (حاشیه غنی - فیاض).

۶. شاید: باید (همان).

۷. بی حمیت: ناجوانمرد، بی غیرت.

۸. آب: آبرو.

۹. متنکر: ناشناس.

۱۰. دست‌آویز کردن: به معنی زد و خورد (همان).

۱۱. علیاباد: قریه‌یی واقع در بلخ، نزدیک شبورقان (شبورقان از روستاهای جوزجان بلخ است ←

رستاخیز^۱ و نضیر^۲ از علیاباد بخاست امیر فرمود تا لشکر حاضر آید و اسبان از دره گز بیاوردند و حاجب سباشی باز آمد با لشکر، امیر - رضی الله عنه - از بلخ برفت روز پنجشنبه غره^۳ رجب و به پل کاروان فرود آمد و لشکرها در رسیدند و آنجا تعبیه فرمود^۴ - و من رفته بودم - و برفت از آنجا با لشکری ساخته و پیلی سی بیشتر مست.

و روز دوشنبه نهم ماه مخالفان پیدا آمدند به صحرای علیاباد از جانب بیابان و سلطان به بالایی بایستاد و بر ماده پیل بود و لشکر دست به جنگ کرد و هر کسی می گفت که اینک^۵ شوخ و دلیر مردی که اوست! بی برادر و قوم و اعیان روبروی پادشاهی بدین بزرگی آمده است. و جنگ سخت شد از هر دو روی. من جنگ مصاف^۶ این روز دیدم در عمر خویش، گمان می بردم که روز به چاشتگاه^۷ نرسیده باشد که خصمان را برچیده باشند لشکر ما، که شش هزار غلام سرایی بود بیرون^۸ دیگر اصناف مردم خود حال به خلاف آن آمد که ظن من بود که جنگ سخت شد و در میدان جنگ کم^۹ پانصد سوار کار می کردند و دیگر لشکر به نظاره بود که چون فوجی مانده شد فوجی دیگر آسوده^{۱۰} پیش کار رفتی. و برین جمله بداشت تا نزدیک نماز پیشین، امیر ضجر^{۱۱} شد اسب خواست و از پیل سلاح پوشیده به اسب آمد و کس فرستاد

→ (رک: بارتولد تذکره، صص ۸۲ و ۸۳ - و دکتر احمد رنجبر، خراسان بزرگ ص ۱۲۲)..... (پژوهشی

در اعلام بیهقی - دکتر حسینی کازرونی ص ۱۹۰)

۱. رستاخیز بخاست: قیامتی بر پا شد.

۲. نضیر: ناله و فریاد.

۳. غره: اول ماه (قمری).

۴. تعبیه فرمود: دستور صف آرایی صادر کرد.

۵. شاید: اینت (حاشیه غنی - فیاض) اینت: لفظ تحسین، به معنی آفرین و مرحبا.

۶. جنگ مصاف: جنگ صف آراستن مقابل دشمن.

۷. چاشتگاه: ظاهراً چاشتگاه فراخ، نیمروز، ظهر.

۸. بیرون: علاوه بر، غیر از.

۹. کم پانصد: کمتر از پانصد.

۱۰. آسوده: لشکریان تازه نفس.

۱۱. ضجر: تنگ.

پیش بکتغدی تا از غلامان هزار مبارز زره پوش نیک اسبه که جدا کرده آمده است بفرستاد و بسیار تفاریق^۱ نیز گرد آمدند و امیر - رضی الله عنه - به تن خویش حمله برد به میدان و پس بایستاد و غلامان نیرو کردند و خصمان به هزیمت برفتند چنانکه کس مرکس^۲ را نه ایستاد^۳ و تنی چند از خصمان بکشتند و تنی بیست دستگیر کردند و دیگران پراکنده بر جانب بیابان رفتند و لشکر سلطانی خواستند که بر اثر ایشان روند امیر، نقیبان^۴ فرستاد تا نگذاشتند که هیچ کس به دُم هزیمتی برفتی^۵ و گفتی: «بیابان است و خطر کردن محال است»^۶ و غرض آن است که جمله را زده آید و اینها که آمده بودند دستبردی^۷ دیدند و اگر به طلب دُم شدی کس از خصمان نرستی که پس از آن به یک ماه مقرر گشت حال که جاسوسان و مُنهیان^۸ ما باز نمودند که خصمان گفته بودند که «پیش مصاف این پادشاه ممکن نیست که کس بایستد و اگر بر اثر ما که به هزیمت برفته بودیم کس آمدی کار ما زار بودی». و اسیران پیش آوردند و حالها پرسیدند گفتند: داوود بی رضا و فرمان طغرل آمد برین جانب گفت^۹ یکی برگرایم^{۱۰} و نظاره کنم. امیر فرمود تا ایشان را نفقات دادند و رها کردند، و امیر به علیاباد فرود آمد یک روز و پس بازگشت و به بلخ آمد روز شنبه هفدهم رجب و آنجا بیود تا هر چه زیادت خواسته بود از غزنین در رسید.

و نامه رسید از پورتگین با رسول و عذرها خواسته و امیر جوابی نیکو فرمود، که این

۱. تفاریق: افراد متفرقه.

۲. کس مرکس را نایستاد: این تعبیر که قبلاً هم در تاریخ بیهقی در موارد دیگر به کار رفته است نظیر: «کسی به کسی نبود» یا «وانضایی بود» به کار می رفته است.

۳. نقیبان: سرداران.

۴. هیچ کس به دُم... هیچ کس شکست خوردگان را تعقیب کند.

۵. خطر کردن محال است: دست به کار خطرناک زدن بیهوده است.

۶. دستبرد: مجازات و گوشمالی.

۷. مُنهیان: خبرگزاران، جاسوسان.

۸. یعنی داوود گفت (حاشیه غنی - فیاض).

۹. یکی برگرایم: یکبار یازمایم.

مرد چون والی چغانیان گذشته شد بدان جوانی و از وی فرزندی نماند برفت و به پستی کمنجیان چغانیان بگرفت و میان وی و پسران علی تگین مکاشفتی^۱ سخت عظیم به پای شد و امیر چون شغلی در پیش داشت جز آن ندید بعاجل الحال^۲ که میان هر دو گروه تضریب^۳ باشد تا الکلاب علی البقر باشد^۴ و ایشان به یکدیگر مشغول شوند و فسادی در غیبت وی ازین دو گروه در ملک وی نیاید و آخر نه چنان شد و بیارم که چنان شد که عجایب و نوادر است تا مقرر گردد که در پرده غیب چه بوده است و اوهام و خواطر همگان از آن قاصر^۵.

و امیر - رضی الله عنه - از بلخ حرکت کرد بدانکه به سرخس رود روز سه شنبه نیمه شعبان^۶ بالشکری و عدتی سخت تمام، و همگان اقرار دادند که کل ترکستان را که پیش آیند بتوان زد. و در راه درنگی می بود تا لشکر از هر جای دیگر که فرموده بود می رسیدند. و در^۷ روز یکشنبه غره ماه رمضان به طالقان رسید و آنجا دو روز پیوسته برفت تعبیه کرده. و قاصدان و جاسوسان رسیدند که طغرل از نشابور به سرخس رسید و داوود خود آنجا بیود و پیغو از مرو آنجا آمد و سواری بیست هزار می گویند هستند و تدبیر بر آن جمله کردند که به جنگ پیش آیند تا خود چه پیدا آید و جنگ به تلخاب^۸ و دیه بازرگان خواهند کرد و طغرل وینالیان می گفتند که ری و جبال و گرگان پیش ماست و مثنی مستاکله^۹ و دیلم و کردند آنجا، صواب آن است که رویم و روزگاری فراخ کرانه کنیم که در بند روم^{۱۰} بی خصم است

۱. مکاشفت: منازعت آشکار.

۲. عاجل الحال: فعلاً، علی العجاله.

۳. تضریب: بدگویی برای دیگری کردن.

۴. عبارت به مثلی می ماند نظیر: گوشت خر دندان سگ»..... (حاشیه غنی - فیاض).

۵. اوهام و خواطر همگان از آن قاصر: پندار و اندیشه همه کوچکتر از آن است که مطلب را درک کند یا به خاطر خطور دهد.

۶. ظرف متعلق است به فعل اولی یعنی «حرکت کرد» (حاشیه غنی - فیاض).

۷. لفظ «در» درین مورد معمول کتاب نیست (همان).

۸. تلخاب: تلخاب، از توابع سرخس... (پژوهشی در اعلام تاریخی... بیهقی ۲۸۸)

۹. مستاکله: خورندگان مال مردم.

۱۰. در بند روم: قلعه و حصار روم یا مرز روم. مراد نواحی آسیای صغیر و بخش آناتولی است.

خراسان و این نواحی یله کنیم با سلطان بدین بزرگی و حشمت که چندین لشکر و رعیت دارد. داوود گفت: بزرگا غلطا^۱ که شمایان را افتاده است! اگر قدم شما از خراسان بجنبد هیچ جای بر زمین قرار نباشد از قصد این پادشاه و خصمان قوی که وی از هر جانبی بر ما انگیزد، و من جنگ لشکر به علیاباد دیدم هر چه خواهی مردم و آلت هست اما بئه گران است^۲ که ایشان را ممکن نگرود آنرا از خویشتن جدا کردن که بی وی زندگانی نتوانند کرد و بدان در مانند که خود را نگاه توانند داشت یا بئه را و ما مجردیم^۳ و بی بئه و بکتغدی و سباشی را آنچه افتاد از گرانی بئه افتاد و بئه ما از پس ما بسی فرسنگ است و ساخته ایم، مردوار پیش کار رویم تا نگریم آیزد - عز ذکره - چه تقدیر کرده است.

همگان این تدبیر را پسندیدند و برین قرار دادند، و پورتگین^۴ بر جنگ بیشتر نیرو می کرد^۵ و آنچه گریختگان اینجایی اند از آن امیر یوسف و حاجب علی قریب و غازی و اریارق و دیگران. و طغرل و یبغو گفتند نباید که اینها جایی خللی کنند که مبادا ایشان را به نامه ها فریفته باشند، داوود گفت: اینها را پس پشت داشتن^۶ صواب نیست، خداوند کشتگانند^۷ و بضرورت اینجا آمده اند و دیگران که مهترانند چون سلیمان ارسلان جاذب و قدر حاجب و دیگران هر کسی که هست ایشان را پیش باید فرستاد تا چه پیدا آید اگر غدر دارند گروهی از ایشان بروند و به خداوند خویش پیوندند و اگر جنگ کنند بهتر تا^۸ ایمن

→ که کوهستانی است..... (همان ص ۳۹۹).

۱. بزرگا غلطا: چه بزرگ اشتباهی. الف در آخر واژه ها، الف کثرت و فراوانی است.

۲. بئه گران است: بار و بئه سنگین است.

۳. مجرد: تنها و سبکبار.

۴. این پورتگین چنانکه از سطور بعد معلوم می شود غیر از پورتگین سابق الذکر است و گویا یکی از غلامان گریخته مسعودی است (حاشیه غنی - فیاض).

۵. شاید: تیز می کرد (همان).

۶. پس پشت داشتن: پشت سر انداختن.

۷. خداوند کشتگانند: صاحب دم (خون) و کشتگان هستند.

۸. این «تا» متعلق است به «باید فرستاد» (حاشیه غنی - فیاض).

شویم. گفتند: «این هم صواب‌تره و ایشان را گفتند که سلطان آمد و می‌شنویم که شما را بفریفته‌اند و میان جنگ بخواهید گشت^۱، اگر چنین است بروید که اگر از میان جنگ روید باشد که باز دارند و به شما بلایی رسد و حق نان و نمک باطل گردد. همگان گفتند که: خداوند ما را بکشته‌اند و ما از بیم و ضرورت نزدیک شما آمده‌ایم و تا جان بخواهیم زد و دلیل آنست که می‌خواهیم تا ما را بر مقدمه خویش بر سیل طلیعه^۲ بفرستید تا دیده آید که ما چه کنیم و چه اثر نماییم. گفتند: هیچ چیز نماند، و پورتگین را نامزد کردند و بر مقدمه برفت با سواری هزار بیشتر، سلطانی که ازین لشکرگاه رفته بودند و بدیشان التجا کرده^۳، و سلیمان ارسلان جاذب بر اثر وی هم بدین عدد مردم.

۱. بخواهید گشت: برمی‌گردید.

۲. طلیعه: پیش‌آهنگ، افراد لشکر که جلوتر می‌روند تا از وضع دشمن خبر آورند.

۳. التجا کردن: پناه بردن، متوسل شدن.

www.KetabFarsi.com

جنگ کردن با سلجوقیان در بیابان سرخس

و

هزیمت افتادن ایشان

چون امیر بدین احوال واقف شد کارها از لونی دیگر پیش گرفت^۱ و چنان دانسته بود که چون عَلم وی پدید آید آن غلامان بجمله برگردند، و این عشوَه^۲ داده بودند و ما بخریده بودیم. و روز چهارشنبه هژدهم ماه رمضان نزدیک چاشتگاه طلایع^۳ مخالفان پدید آمد سواری سیصد نزدیک «طلخ آب» و ما نزدیک منزل رسیده بودیم و بُنه در قفا می آمد. امیر بداشت^۴ و بر پیل بود، تا خیمه می زدند طلیعه خصمان در تاخت و ازین جانب نیز مردم بتاخت و دست آویزی^۵ قوی بود و مردم ایشان می رسید و ازین جانب نیز مردم میرفت و خیمه ها بزدند و امیر فرود آمد با لشکر و خصمان بازگشتند. و احتیاطی تمام کردند بدان شب در لشکرگاه تا خللی نیفتد، و پگاه کوس فرو کوفتند و لشکر بر نشست ساخته و به تعبیه برفتند؟

۱. «کارها از..... شیوه دیگری اتخاذ کرد.

۲. عشوَه: فریب.

۳. طلایع: جمع طلیعه، پیش آهنگان.

۴. امیر مرکب خود را نگاهداشت و متوقف کرد.

۵. دست آویز: نظیر دست و پنجه کردن، سعدی فرماید:

من با تو نه مرد پنجه بودم افکندم و مردی آزمودم

چون دو فرسنگ رفته آمد لشکری بزرگ از آن مخالفان پیدا آمد و طلیعه هر دو جانب جنگ پیوستند جنگی سخت و از هر دو جانب مردم نیک بکوشیدند تا نزدیک دیه بازرگان پیدا آمد، ورود و چشمه بسیار داشت و صحرای او ریگ و سنگ ریزه بسیار داشت، و امیر بر ماده پیل بود در قلب، براند تا به بالاگونه^۱ رسید نه بس بلند، فرمود که خیمه بزرگ آنجا بزنند تا لشکر کران آب فرود آید و خصمان از چهار جانب در آمدن گرفتند و جنگی سخت به پای شد و چندان رنج رسید لشکر را تا فرود توانست آمد و خیمه ها بزدند که^۲ اندازه نبود و نیک بیم بود که خللی بزرگ افتادی اما اعیان و مقدمان لشکر نیک^۳ بکوشیدند تا کار ضبط شد^۴ و با این همه بسیار اشتر بر بودند خصمان، و چند تن بکشتند و خسته^۵ کردند و بیشتر نیروی جنگ گریختگان ما کردند^۶ که خواسته بودند تا به ترکمانان نمایند که صورتی که ایشان را بسته است نه چنان است^۷ و ایشان راست اند تا ایمن شوند و شدند، که یک تن از ایشان برین جانب نیامد و جاسوسان ما به روزگار گذشته درین باب بسیار دروغ گفته بودند و زر سته و این روز پیدا آمد که همه زرق^۸ بود. و چون لشکر با تعبیه فرود آمد در قلب، سلطان فرود آمده بود و میمنه سپاه، سالار علی داشت و میسره، حاجب بزرگ شباشی داشت و بر ساقه، ارتگین، و آن خصمان نیز بازگشتند و نزدیک ما^۹ در کران مرغزاری لشکرگاه ساختند و فرود آمدند چنانکه

۱. بالاگونه: جایی تقریباً مرتفع.

۲. این «که» متعلق است به «چندان رنج رسید» (حاشیه غنی - فیاض).

۳. نیک: بسیار، قید برای کوشیدن (= جنگ کردن).

۴. کار ضبط شد: واژه «کار» به معنی جنگ نیز به کار می رود. یعنی جنگ سر و سامان گرفت و مقابله با دشمن بخوبی و نظم صورت یافت.

۵. خسته: مجروح.

۶. جانفشانی بیشتر را کسانی کردند که قبلاً گریخته بودند.

۷. «تا به ترکمانان...» تا به ترکمانان نشان دهند که تصویری که درباره آنها کرده بودند درست نیست.

۸. زرق: ظاهر سازی و دروغ و ریا.

۹. نزدیک از ما (در نسخه دیگر) و این صورت الآن در بعضی از لهجه های محلی خراسان هست (حاشیه

غنی - فیاض).

آواز دهل هر دو لشکر که می زدند به یکدیگر می رسید. و با ما پیاده بسیار بود کننده ها کردند گرد بر گرد لشکرگاه و هرچه از احتیاط ممکن بود بجای آوردند درین روز که امیر - رضی الله عنه - آیتی^۲ بود در باب لشکر کشیدن و آنچه در جهد آدمی بود بجای می آورد اما استاره^۳ او نمی گشت و ایزد - تعالی - چیز دیگر خواست و آن بود^۴ که خواست. و در همه لشکر ما یک اشتر را یک گام نتوانستند برد و اشتر، هر کس پیش خیمه خویش می داشت^۵. و نماز دیگر^۶ فوجی قوی از خصمان بیامدند و نمی گذاشتند لشکر ما را که آب آوردندی^۷ از آن رودخانه، امیر بدر حاجب و ارتگین را با غلامی پانصد نفرستاد تا دمار از مخالفان بر آوردند و دندانان قوی بدیشان نمودند^۸. و چون شب نزدیک آمد بر چهار جانب طبیعه احتیاطی قوی رفت. و دیگر روز مخالفان، انبوه تر درآمدند و بر سه جانب و به هر چهار جانب^۹ جنگ پیوستند و از آن جهت که آخر ماه رمضان بود امیر به تن خویش به جنگ بر نمی نشست و اختیار چنان کرد که پس از عید جنگ کند تا در این ماه خونی ریخته نیاید. و هر روز جنگی سخت می بود بر چند جانب و بسیار جهد می بایست کرد تا اشتران گیاه می یافتند و علف توانستند آورد و با هزار و با دو هزار سوار که مخالفان چپ و راست

۱. کنده: این واژه به زبان عربی رفته و «خندق» شده است.

۲. آیت: نشانه برجسته، اعجوبه.

۳. استاره: ستاره. «ستاره او نمی گشت» یعنی بخت و اقبال با او همراه نبود. فردوسی فرماید:

کزین پس شکست آید از تازیان ستاره نگردهد مگر بر زیسان

(شاهنامه طبع دکتر دبیر سیاقی جلد پنجم ص ۲۵۵۹)

۴. یعنی آن شد (حاشیه غنی - فیاض).

۵. می داشت: نگاه می داشت.

۶. نماز دیگر: وقت نماز عصر.

۷. آوردندی: بیاورند.

۸. دندان نمودن: قدرت نشان دادن، زهر چشم گرفتن.

۹. در نسخه ادیب: بر سه جانب و به هر چهار جانب (ص ۵۷۹).

می‌تاختند و هر چه ممکن بود از جلدی^۱ می‌کردند. و از جهت علف کار تنگ شد و امیر سخت اندیشه‌مند می‌بود و به چند دفعت خلوتها کرد با وزیر و اعیان و گفت: «من ندانستم که کار این قوم بدین منزلت است و عشوه دادند^۲ مرا به حدیث ایشان و راست نگفتند چنانکه واجب بودی تا به ابتدا تدبیر این کار کرده آمدی، و پس از عید جنگِ مضاف^۳ بپاید کرد و پس از آن شغل ایشان را از لونی دیگر پیش باید گرفت». و بداشت^۴ این کار و این جنگ قائم شد باقی ماه رمضان.

و چون ماه رمضان به آخر آمد امیر عید کرد و خصمان آمده بودند قریب چهار و پنج هزار و بسیار تیر انداختند بدان وقت که ما به نماز مشغول بودیم و لشکر ما پس از نماز ایشان را مالشی قوی دادند و تنی دویست را بکشتند و داد دل از ایشان بستند که چاشنی قوی چشانیدند^۵، و امیر آن مقدمان را که جنگ کناره آب کردند بنواخت و صلت^۶ فرمود. و همه شب کار می‌ساختند و بامداد کوس فرو کوفتند و امیر بر ماده پیل نشست و اسبی پنجاه جنیبت^۷ گرداگرد پیل بود و مقدمان آمده بودند و ایستاده از آن میمنه و میسره و جناحها و مایه‌دار^۸ و مقدمه و ساقه، امیر آواز داد سپاه سالار را و گفت به جایگاه خویش رو و هشیار باش و تا توانی جنگ می‌پیوند^۹ که ما امروز این کار بخواهیم گزارد به نیروی ایزد - عز ذکره - و

۱. جلدی: چابکی.

۲. عشوه دادند: فریب دادند.

۳. جنگِ مضاف: جنگ صف بستن در مقابل دشمن.

۴. بداشت: یعنی طول کشید (حاشیه غنی - فیاض).

۵. یعنی مزه شکست را به آنها چشانیدند.

۶. صلت: جایزه.

۷. جنیبت: اسب یدکی.

۸. مایه‌دار: افراد به اصطلاح امروز ذخیره و احتیاط.

۹. در طبع استاد فیاض (۱۳۵۰) «می‌پیوند» مرقوم است و در حاشیه توضیح داده‌اند: «گویا حرف امیر به سپاه سالار این است که تو به جنگ مبادرت مکن که امروز من جنگ خواهم کرد و شما پس از حمله من دست به کار کنید».

حاجب بزرگ را فرمود که تو بر میسره رو و نیک اندیشه دار و گوش به فرمان و حرکت ما می‌دار و چون ما تاختن کنیم باید که تو آهسته، روی به میمنه مخالفان آری و سپاه سالار روی به میسره ایشان آرد و من نگاه می‌کنم و از جناحها شمایان را مدد میفرستم تا کار چون گردد؟ گفت: فرمان بردارم.

و سپاه سالار براند و سباشی نیز براند و ارتگین را بر ساقه فرمود با سواری پانصد سرایی قوی‌تر و سواری پانصد هندو و گفت: هشیار باش تا بنه را خللی نیفتد و راه نیک نگاه دار تا اگر کسی بینی از لشکر ما که از صف باز گردد بر جای^۱ میان به دو نیم کرده آید^۲. گفت: چنین کنم، و براند. امیر چون ازین کارها فارغ شد پیل براند و لشکر از جای برفت گفتی جهان می‌بجنبد و فلک خیره شد از غریب مردمان و آواز کوسها و بوقها و طبلها^۳ چون فرسنگی رفته آمد خصمان پیدا آمدند با لشکری سخت قوی با ساز و آلت تمام و تعبیه کرده بودند^۴ بر رسم ملوک، و بر همه رویها جنگ سخت شد، و من و مانند من تازیگان^۵ خود نمی‌دانستیم که در جهان کجاییم و چون می‌رود. و نماز پیشین^۶ را بادی خاست و گردی و خاکی که کس مرکس را نتوانست دید و نظام تعبیه‌ها بدان باد بگسست و من از پس پیلان قلب جدا افتادم و کسانی از کهنتران که با من بودند از غلام و چاکر از ما دور ماندند و نیک بترسیدیم که نگاه کردیم خویشان را بر تلی دیگر دیدیم، یافتیم بوالفتح بستی^۷ را پنج و شش غلامش از اسب فرو گرفته

۱. برجای: در همانجا.

۲. کمرش با شمشیر قطع شود.

۳. طبل‌ها و شیپورها و دهلها.

۴. تعبیه کرده بودند: لشکر آرایبی کرده بودند.

۵. تازیک: تازیک، تاجیک. غیر ترک.

۶. نماز پیشین: وقت نماز ظهر، وقت نیمروز.

۷. بوالفتح بستی: این شخص غیر از بوالفتح (ابوالفتح) بستی است که از مشاهیر مترسلان و شاعران پارسی و تازی.... و منشی و دبیر سبکتکین بود می‌باشد.... (پژوهشی در اعلام.... تاریخ بیهقی - دکتر حسینی کازرونی ص ۲۵۸).

و می‌گریست و بر اسب نتوانست بود از درد نفرس^۱ چون مرا بدید گفت چه حال است گفتم دل مشغول مدار که همه خیر و خوبی است و چنین بادی خاست و تحیری افزود و درین سخن بودیم که چتر سلطان پدید آمد و از پیل به اسب شده بود و متنکر^۲ می‌آمد با غلامی پانصد از خاصگان همه زره‌پوش و نیزه کوتاه^۳ با وی می‌آوردند و علامت سیاه رابه قلب مانده^۴، بوالفتح را گفتم امیر آمد و هیچ نیفتاده است شادمان شد و غلامان را گفت مرا بر نشانید من اسب تیز کردم و به امیر رسیدم ایستاده بود و خلف معتمد معروف ربیع^۵ کدخدای حاجب بزرگ سبازی و امیرک قتل^۶ معتمد سپاه سالار آنجا تاخته بودند می‌گفتند خداوند دل مشغول ندارد که تعبیه‌ها بر حال خویش است و مخالفان مقهورند و به مرادی نمی‌رسند اما هر سه مقدم طغرل و داوود و بیغو روی به قلب نهاده‌اند با گزیده‌تر مردم خویش و ینالیان و دیگر مقدمان در روی ما، خداوند از قلب اندیشه دارد^۷ تا خللی نیفتد. امیر ایشان را گفت من از قلب از بهر این گسسته‌ام که این سه تن روی نهادند و کمین ساخته می‌آیند تا کاری برود، و بگوئید تا همه هشیار باشند و نیک احتیاط کنند که هم اکنون به نیروی ایزد - عز و جل - این کار

۱. نفرس: مرضی است مزمن و غالباً ارثی که به شکل التهاب مفصل شست پا به طور ناگهانی بروز می‌کند و چند شب متوالی ادامه می‌یابد و بعد خوب می‌شود و پس از مدتی مجدداً عود می‌نماید. علل اصلی این مرض عبارتند از: اختلال اعمال کبد و اعضاء تغذیه، افراط در غذاهای گوشتی و ماهی و مغز و عدم حرکت و انزوا و راه رفتن کمتر از معمول (خصوصاً کسانی که بیشتر از اتومبیل برای رفتن به محل کار استفاده می‌کنند) و همچنین وراثت. مرض نفرس در مردان بیشتر از زنان دیده می‌شود و چون غالباً در افرادی مشاهده می‌گردد که خوب می‌خورند و کمتر حرکت می‌کنند... این مرض را داءالملوک نیز گفته‌اند.... (فرهنگ معین).

۲. متنکر: ناشناس.

۳. نیزه کوتاه گویا خاص شاه بوده (حاشیه غنی - فیاض).

۴. به قلب مانده: در قلب لشکر گذاشته.

۵. عبارت مشوش به نظر می‌رسد. شاید: خلف، معروف، ربیع (هر سه اسم خاص) معتمد و کدخدای حاجب الخ (همان).

۶. شاید: ختلی (همان).

۷. یعنی مواظب قلب لشکر باشد.

برگزارده آید. ایشان تازان برفتند، امیر، نقیبان بتاخت سوی قلب که هشیار باشید که معظم لشکر خصمان روی به شما دارند و من کمین می سازم، گوش بجمله به من دارید از چپ خصمان برآید تا ایشان با شما درآویزند و من از عقب درآیم. و بکتغدی را فرمود که هزار غلام گردن آورتر^۱ زره پوش را نزد من فرست در وقت جواب برسید که خداوند دل قوی دارد که همه عالم این قلب را نتوانند جنبانید و خصمان آمده اند و متحیر مانده و میمنه و میسره ما بر جای خویش است. غلامان پرسیدند و سواری دو هزار رسیده بود از مبارزان و پیاده‌یی دو هزار سگزی^۲ و غزنیچی^۳ و غوری و بلخی و امیر - رضی الله عنه - نیزه بستد و براند با این لشکر بزرگ ساخته و بر تلی دیگر رفت و بایستاد و من با او بودم و از قوم خویش دور افتاده سه علامت سیاه دیدم از دور بر تلی از ریگ که بداشته بودند در مقابله او آمدم و هر سه مقدمان سلجوقیان بودند و خبر یافته بودند که امیر از قلب روی سوی ایشان نهاده است، و صحرائی عظیم بود میان این دو تل، امیر پیادگان را فرو فرستاد و با نیزه‌های دراز و سپرهای فراخ بودند و بر اثر ایشان سواری سیصد، و خصمان از هر دو جانب سواری هزار روانه کردند و چون به صحرا رسیدند پیادگان ما به نیزه آن قوم را باز بداشتند و سواران از پس ایشان نیرو کردند و جنگ بغایت گرم شد که یک علامت سیاه از بالا بگسست با سواری دو هزار زره پوش گفتند که داوود بود و روی به صحرا نهادند، امیر براند سخت تیز و آواز داد هان ای فرزندان، غلامان بتاختند و امیر در زیر تل بایستاد غلامان و باقی لشکر کمین به خصمان رسیدند و گرد برآمد، و من از آنجا فراتر قدم نجنبانیدم تا چه رود با سواری سلامت جوی^۴ و چشم بر چتر امیر می داشتم و قلب امیر از جای برفت و جهان پر بانگ و آواز شد و ترکاترک^۵ بخاست

۱. گردن آور به معنی شجاع و تنومند نظیر: دلاور (همان).

۲. سگزی: سیستانی. سگستان، سجستان، سیستان.

۳. غزنیچی: اهل غزنه، مثل انزلیچی.

۴. سلامت جوی: در فکر حفظ جان.

۵. ترکاترک: (به فتح ت) از مصدر ترکیدن که در متون کهن به صورت «طرقیدن» به کار رفته است و شاید واژه «ترقه» امروزی هم از همین ماده است. «ترکاترک» مانند «چکاچاک» صدای برخورد شمشیر و گرز یا سپر است.

گفتی هزار هزار پتک می کوبند و شعاع سنانها و شمشیرها در میان گرد می دیدم و یزدان فتح ارزانی داشت و هر سه به هزیمت برفتند و دیگران نیز برفتند چنانکه از خصمان کس نماند، و امیر به مهد پیل^۱ آمد و بر اثر هزیمتیاں^۲ نیم فرسنگی براند و من و این سوار تیز براندم تا امیر را بیافتیم و حاجب بزرگ و مقدمان می آمدند و زمین بوسه می دادند و تهنیت فتح می کردند امیر گفت: چه باید کرد؟ گفتند: خیمه زده آمد بر کران فلان آب بر چپ، ببايد رفت و به سعادت فرود آمد که مخالفان به هزیمت رفتند و مالشی^۳ بزرگ یافتند تا سالاری که خداوند نامزد کند بر اثر هزیمتیاں برود.

بوالحسن عبدالجلیل گفت: خداوند را هم درین گرمی^۴ فرسنگی دو ببايد رفت بر اثر هزیمتیاں و رنجی دیگر بکشید تا یکبارہ باز دهد، و منزل آنجا کند. سپاه سالار بانگ بدو برزد - و میان ایشان بد بودی - و گفت: در جنگ نیز سخن برانی^۵؟ چرا به اندازه خویش سخن نگویی؟ و دیگر مقدمان همین گفتند و امیر را ناخوش نیامد و بوالحسن خشک شد، و پس از آن پیدا آمد که رأی درست آن بود که آن بیچاره زد که اگر به دم رفتی از ترکمانان نیز کس به کس نرسیدی^۶ ولیکن هر که مخلوق باشد با خالق برتواند آمد که چون می بایست که کار این قوم بدین منزلت رسد تدبیر راست چگونه رفتی. و از آنجا پیری آخور سالار^۷ را با مقدمی چند بفرستادند به دم هزیمتیاں، ایشان برفتند کوفته با سوارانی هم ازین طراز و خاک و نمکی بیختند^۸ و جایی بیاسودند و نماز شام به لشکرگاه باز آمدند و گفتند: «دوری

۱. مهد پیل: مودجی که روی قیل می گذاشتند.

۲. هزیمتیاں: شکست خوردگان.

۳. مالش: گوشمالی، تنبیه.

۴. گرمی: حرارت و التهاب جنگ.

۵. یعنی تو اهل جنگ نیستی درباره جنگ اظهار نظر مکن.

۶. در طبع ادیب: از ترکمانان کس نرستی (ص ۵۸۲).

۷. آخور سالار: میرآخور، رئیس اصطبل.

۸. گویا کنایه بی است مأخوذ از محاوره به معنی صورت سازی کردن (حاشیه غنی - فیاض) آقای دکتر

خطیب رهبر آن را نظیر «ماست مالی کردن» دانسته اند.

رفتند و کسی را نیافتند و بازگشتند که خصمان سوی ریگ^۱ و بیابان کشیدند و با ایشان^۲ آلت بیابان نبود و ترسیدیم که خللی افتد» و این عذر ایشان فرا ستدند^۳ تا پس ازین آنچه رفت بیارم، و اگر فرود نیامدی و بر اثر مخالفان رفتی همگان من تحت القرط^۴ برفتندی ولیکن گفتم که ایزد - عز ذکره - نخواست و قضا چنان بود و لامهرب من قضائه^۵. و درین میان آواز داد مرا که بونصر مشکان کجاست؟ گفتم: زندگانی خداوند دراز باد، با بوسهل زوزنی بهم بودند در پیش پیلان و من بنده با ایشان بودم و چون باد و گرد خاست تنها و جدا افتادم و تا اینجا بیامدم، مگر^۶ ایشان فرود آمده باشند. گفتم: برو و بونصر را بگویی تا فتحنامه نسخت کند. گفتم: «فرمان بردارم» و باز گشتم.

و امیر دو نقیب را مثال داد و گفت: بابو الفضل روید تا لشکرگاه و نقیبان با من آمدند و راه بسیار گذاشتم^۷ تا به لشکرگاه رسیدم یافتم استادم و بوسهل زوزنی نشسته با قبا و موزه و اسبان بزین و خبر فتح یافته برخواستند^۸ و نشستم و پیغام بدادم گفتم: نیک آمد و حالها باز

۱. ریگ: ریگزار.

۲. با ایشان: یعنی سپاهیان که هزیمتیان را تعقیب کردند.

۳. فرا ستدند: قبول کردند.

۴. من تحت القرط: از زیر گوشواره بنا گوش. آقای دکتر خطیب رهبر نوشته اند: «شاید به معنی از بن گوش است و کنایه از کمال اطاعت و بندگی» (حاشیه صفحه ۹۰۷ طبع دکتر خطیب رهبر). در حاشیه طبع (غنی - فیاض) آمده است: «من تحت القرط» شاید «من تحت الضرس» بوده به معنی: «از بن دندان» و ظاهراً مراد مؤلف این است که اگر امیر می رفت همه لشکریان به متابعت او می رفتند. در نسخه ادیب، تمام این قطعه از «اگر فرود نیامدی» تا «من قضائه» حذف شده است (حاشیه غنی - فیاض ص ۵۷۶).

۵. از قضا و حکم خداوند، گریزگاهی نیست.

۶. مگر: شاید، گویا.

۷. راه بسیار گذاشتم: راهی دراز پیمودم.

۸. برخواستند: این کلمه در همه نسخه ها به همین شکل است (خواستند با واو) و معلوم است که اگر مقصود قیام باشد باید بدون واو نوشته شود (و متأسفانه در نسخه ادیب این غلط املایی زیاد دیده می شود). محتمل است کلمه در اصل «مرا خواندند» یا «مرا خواستند» بوده به قرینه این که بعد می گوید: و نشستم (حاشیه غنی - فیاض).

پرسید همه بگفتم بوسهل را گفت: رای درست آن بود که بوالحسن عبدالجلیل دیده بود ولیکن این خداوند^۱ را نخواهند گذاشت که کاری راست براند. و هر دو برنشستند و پذیره^۲ امیر برفتند و به خدمت پیوستند و مبارکباد فتح بکردند و از هر نوع رأی زدند و خدمت کردند و رفتند.

چون استادم باز آمد نسختی کرد این فتح را سخت نیکو و بیاض^۳ آن من کردم و نماز دیگر پیش برد و امیر بخواند و بپسندید و گفت: نگاه باید داشت که فردا سوی سرخس خواهیم رفت و چون فرود آییم آنجا نیز نامه‌یی نبشته آید و مبشران^۴ بروند.

و دیگر روز سوم شوال در پس جوی آبی برسان دریایی فرود آمدند و طلیعه خصمان آنجا پدید آمدند و جنگی نکردند اما روی بنمودند^۵ و بازگشتند. و شهر سرخس را خراب و بی آب دیده آمد بدان خرمی و آبادانی که آن را دیده بودیم، و امیر اندیشه مند شد که طلیعه خصمان را اینجا دیده آمد^۶ و با اعیان گفت: ازین شوخ تر^۷ مردم تواند بود؟ که [از] آن مالش که ایشان را رسیده است اندیشه ما چنان بود که ایشان تا کنار جیحون و کوه بلخان عنان باز نکشند^۸. گفتند: «هزیمت پادشاهان و ملوک چنین باشد، که خانیان از پیش سلطان ماضی^۹ هزیمت شدند نیز یکی را از آن قوم کس ندید، و این قوم مثنی خوارج^{۱۰} اند، اگر خواهند که باز

۱. این خداوند: امیر مسعود.

۲. پذیره: استقبال.

۳. بیاض: پاکنویس.

۴. مبشران: بشارت و مژده دهندگان.

۵. روی بنمودند: حضور خود را نمایاندند.

۶. دیده آمد: دیده شد.

۷. شوخ تر: گستاخ تر.

۸. عنان باز کشیدن: از حرکت باز ایستادن.

۹. سلطان ماضی: سلطان محمود غزنوی.

۱۰. خوارج: جمع خارجی، کسی که به مخالفت با حکومت مسلمان قیام کند. از مصدر «خروج». این کلمه

در متون کهن به «بیرون آمدن» ترجمه شده است.

آیند زیادت از آن بینند که دیدند^۱.

و نماز دیگر خبر رسید که خصمان به دو فرسنگی باز آمدند و حَشر^۲ آوردند و آب این جوی می‌بگرداندند^۳ و باز جنگ خواهند کرد، و امیر سخت تنگدل شد. و شب را جاسوسان و قاصدان رسیدند و ملطفه‌های منہیان^۴ آوردند و نبشته بودند که این قوم به تدبیر بنشستند و گفتند: صواب نیست پیش مصاف این پادشاه رفتن، رسم خویش نگاه داریم و ما را به بُنه و ثقل دل مشغول نه^۵، چنین نیرویی بما باز رسید^۶، نمی‌پراکنیم تا ضجر شود^۷ و اگر خواهد و اگر نه باز گردد، و دی رفت و تموز درآمده است^۸ و ما مردمان بیابانی‌ایم و سختی‌کش و برگرما و سرما صبر توانیم کرد و وی و لشکرش نتوانند کرد، و چند توانند بود درین رنج باز گردند. پس استادم این ملطفه‌ها بر امیر عرض کرد و امیر سخت نومید و متحیر گشت و دیگر روز پس از بار، خالی کرد^۹ با وزیر و اعیان و این خبر بگفت و ملطفه‌ها بریشان خوانده آمد، امیر گفت: تدبیر چیست؟ گفتند: هر چه خداوند فرماید می‌کنیم، و خداوند چه اندیشیده است؟

گفت: آن اندیشیده‌ام که اینجا بمانم و آلت بیابان^{۱۰} راست کنم و جنگی دیگر به مصاف^{۱۱} پیش گیرم و چون به هزیمت شدند تا کران آب از دم ایشان باز نگردم.

۱. یعنی اگر دوباره حمله کنند شکست سخت‌تری خواهند دید.

۲. حَشر: قوای پراکنده، چریک.

۳. «آب این جوی...» یعنی جلو آب نهر را گرفته‌اند و مسیر آن را برگردانده‌اند که ما بی‌آب بمانیم.

۴. ملطفه‌های منہیان: نامه‌های خیرگزاران و جاسوسان.

۵. «ما را به بنه و ثقل...» یعنی ما از جهت بار و بنه سنگین نگرانی نداریم و سبکباریم.

۶. در نسخهٔ ادیب بین کلمه «رسید» و «نمی» افزوده: در دو دفعه از زدن دو سالاری وی و بعد ازین

دورادور دستبردی کرده و جمع می‌باشیم (حاشیهٔ غنی - فیاض) ص ۵۸۴ طبع ادیب پشاور.

۷. ضجر شود: دل‌تنگ و نومید شود.

۸. فصل سرما گذشت و تابستان رسیده است.

۹. خلوت کرد.

۱۰. وسائل رفتن در بیابان و کویر.

۱۱. جنگی مصاف: جنگی صف‌آرایی شده.